



برای نوشتن در باب نسبت رمان و انقلاب اسلامی ابتدا باید تعریفی صواب از هر دو مفهوم داشته باشیم و سیر تطور و رشد هر دو را فضا و محیط خود، به‌خوبی بشناسیم تا بتوانیم برقراری نسبت‌مان را نسبتی منطقی قلمداد کنیم. ابتدا از ادبیات نوع و پرطرفدار آن یعنی رمان آغاز می‌کنیم. ادبیات در جامعه امروزی در معانی مختلفی به‌کار می‌رود؛ آثار مکتوبی به ملت یا میراث فرهنگی آن، اصطلاحات رایج در هر رشته علمی و... از جمله این معانی هستند. اما آنچه در معنای ادبیات مشهور است، نظم و نثری است که در قالب‌های مختلف به رشته تحریر درمی‌آیند. در همین راستا ماده اصلی ادبیات را می‌توانیم «زبان» بدانیم که در ارتباط با انسان‌ها با یکدیگر ساخته و پرداخته می‌شود و به‌همین اعتبار، ادبیات را نیز می‌توانیم مقوله‌ای اجتماعی دانسته و ارتباطی با جامعه برای آن قائل شویم. با پیش‌فرض اینکه ادبیات مقوله‌ای اجتماعی است و ارتباطی تنگاتنگ با مردم و جامعه دارد، به نوع ادبی «رمان» می‌رسیم که تاریخ پیدایش آن را در تاریخ تحولات اجتماعی عصر رنسانس دانسته‌اند. نوع ادبی رمان تحت‌تأثیر شرایط اجتماعی خاص صورت گرفته و سپس اجتماع نیز



از رمان و اندیشه‌های رمان‌نویسان متأثر شده است. پس در نتیجه رمان با آفرینش ایده‌ها و اندیشه‌ها، باعث تغییراتی در جامعه اروپایی پس از رنسانس شده که نمونه بارز آن را می‌توان در رمان سروانتس یعنی «دن کیشوت» مشاهده کرد.  
**پیدایش رمان در جامعه ایرانی**  
با گذشت چند قرن از تاریخ شکل‌گیری رمان در جامعه اروپایی، نشانه‌هایی از

همین آشنایی اولیه در ادامه، جایخانه و نشر مطبوعات را به ارمان آورد و کم‌کم به صنعت ترجمه رسید که در شکل‌گیری رمان فارسی نقش بسزایی داشت. بدین‌گونه برای اولین‌بار با ترجمه‌هایی از ادبیات فرانسه، آشنایی ایرانیان با رمان غربی رقم خورد و در ادامه طالبوف‌ها،

# نسبت رمان با انقلاب اسلامی

مراه‌های‌ها، دهخداها و... آن را ادامه داده و به نسل بعدی منتقل کردند. پسران در ایران نیز شبیه غرب از یک تحول اجتماعی فرهنگی آغاز و به بلن جامعه بازگشت تا مؤثر واقع شود و تاریخ دیگری را رقم زد. رمان‌نویسان پیش از انقلاب بیشتر در قالب‌های رئالیستی و محصلان ایران را به اروپا رساند تا علم و فن غربی را بیاموزند و در ایران اشاعه دهند.

چاره‌های جز برقراری نسبت با هنر و رمان ندارد. هر چند که با گذشت ۴۰ سال از انقلاب اسلامی نتوانستیم نویسنده‌گانی را تربیت کنیم که هم از کلیشه‌های محتوایی به‌دور باشند و هم از توهمت هنر مدرن در امان؛ یا در اولی غرق می‌شوند یا در دومی متوهم. و این نتیجه پیش‌فرض‌های ناصواب و غلط از تعریف نویسندگی، موضع نویسنده و ارتباطش با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، است.

باید دانست که نویسنده به‌مثابه منتقد و اندیشمندی اجتماعی است که باید برای اصلاح جامعه قلم زده و تزریق اندیشه کند و مخاطبی مطالبه‌گر و کنش‌مند بسازد. نویسنده رمان انقلاب را می‌توان بلندگوی طبقه مستضعف دانست که با قلم گرایش قرار است گره از زندگی آنان بگشاید. نویسنده متمهد به انقلاب اسلامی با کمک گرفتن از هنر، تمامی مفاهیم و اعتراض خود را نیز باید بر تن فرم کند تا نه تنها خواندندش دلزده نشده و جذب اثر شود. متأسفانه در ساختن فرمان‌های دفاع مقدس نیز زبانی الکن و قلمی شکسته داشتند که غیر از معدود آثاری، اثری بر قدرت جاماندند و شخصیت‌هایمان

از شهادهای انفجارهای تروییستی کرمان بودی؛ همان وقت که برای زیارت مزار حاج قاسم رفته بودید. با نگاهی خیس، خیر را چندانباره می‌خوانم؛ «لاختری دمیاله به نام ریحانه سلطانی زاده، همراه ۱۰ نفر دیگر از اعضای خانواده‌اش در این حادثه به شهادت رسیدند...» بوی یاس می‌آید، بوی مریم، عطر ریحان... دست روی شکمم می‌گذارم، چیزی درونم تکان می‌خورد... شاید خرتی با کایش صوری و گوشواره‌های قلبی... همین که به سروس اسم بچه را گفتم، با لبخندی تکرار کرد: «ریحانه... ریحان...»  
و حالا... با یاد تو آرام ز لب شروع می‌کنم به خواندن...  
\_ لا لا کن دختر زیبای شبنم... لا لا کن رویه زانوی شقایق... بخواب تا رنگ بی‌مسری نبینی، تو بیداربه که تلخه حقایق...  
به یاد شهادهای حادثه تروییستی کرمان نویسنده: مریم عرفانین نوروززاده

قزمان همین‌جا بود؛ یاد هست؟ کنج خلوت صحن گوهرشاد. همین‌جا که اول‌بار دیدمت. یک پیراهن گل‌دار، که روی گل‌هایش پروانه‌های صورتی نشست به بود با چادری سفید داشتی. روی سنگفرش، با قدم‌هایی کوتاه، تاتی‌کنان دنبال کیبوتری طوفی‌راه می‌رفتی و ذوق می‌کردی... همان‌طور که نگاهم دنبالت بود. یسار یکی، دو ساعت قبل از افتادم... صدای دکتر در سرم جیبی: «... باید آزمایش بدین تا بفهمین مشکل از کدام یکی تون هست...»  
په‌په سروس سروس توی گوشم زنگ زد: «هر چی باشه من مرد هستم و دلِم بچه می‌خوادم...»  
با حسرت نگاهش کردم. چادر سیاه را حائل صورت خودم و سروس و دکتر گرفتم. گفتم: «این چه حرفیه می‌زنی؟ خب منم زن هستم و دوست دارم مادر بشم...»  
- مگه خواهر و برادرهای من اجاق کورن، که مشکل از من باشه! وقتی بچه‌های قد و نیم‌قد برادرم جلو چشم هستن؟! می‌ریم و آزمایش می‌دیم تا معلوم بشه عیب از کدومونه؟ خوبه‌ها، اون واد حقه تکلیف منم روشن میشه...  
حرف سروس مثل تیری قلبم را نشانه رفت، مخصوصاً جمله آخرش سنگین تر از همه بود!  
آن روز، هرچه سروس اصرار کرد برویم و آزمایش بدھیم قبول نکردم. توی دلَم گفتم: «من به طیب می‌شناسم که فقط و فقط همون رو قبول دارم...»  
از عصب دکتر، دلشکسته‌تر از همیشه، یکراست به حرم آمدم...  
با دنگ دنگ ساعت، دوباره به حال و هوای تو برگشتم... هنوز دنبال کیبوتر بودی، دستت به طوفی نرسیده بود که از روی سرت پر زد و رفت بالای دیوار شبستان... به‌طرف مادر برگشتی تا از کیبوتری که از دستت پر زده بود، گلایه کنی... فوری

در آغوش کشیدمت و یک شکلات جلوی صورت گرفتم.  
- اسمت چیه؟  
خندیدی، از آن خنده‌های شیرین و...

# عطر ریحان...

میلجی که دلَم را بی‌هوا برد برای داشتن یکی مثل تو...  
مادرِت به‌جای تو جواب داد: «ریحانه... اسمش ریحانه...»  
دست بردم لای موهای مشک‌آبی و از روی پیشانی کنار زدمش. بوسیدمت: بوی یاس می‌دادی، بوی مریم، عطر ریحان...  
په‌په‌په کتک‌ان، توی گوشتم گفتم: «دفعه دیگه که اومدی، فرامون همین‌جا... باشه؟»  
به تأیید حرقم سر تکان دادی

و با خجالت شکلات را از دستم گرفتی.  
شکلات را به‌طرف مادرِت بردی تا پوست آن را بربایت باز کند و... به‌جای تکرر گوش رو بوسیدم.



ریحانه‌ای‌اسلام. یک روز که آمده بود همین‌جا نذر آن کرده بود و چند ماه بعدترش شده بودی همچنان‌خامنه... وقت مفقوده شد و دستات را باز کردی و مرا طولانی در آغوش گرفتی... با رفتنت از صدای دنگ دنگ ساعت و بال‌وبر زدن

<p><b>شمال</b></p> <p><b>قلهک</b> ۲۲۶۰۳۶۳۵</p> <p><b>شمیران</b> ۲۲۷۱۲۹۷۶</p> <p><b>مظهری</b> ۸۸۹۰۰۸۶۷ - ۸۸۸۰۱۵۵۲</p> <p><b>شهرآرا</b> ۶۶۵۹۲۲۶۶ - ۶۶۵۹۳۰۱۰-۱۱</p>	<p><b>جنوب</b></p> <p><b>سعدی</b> ۳۳۹۶۲۲۳۳ - ۳۳۹۶۲۲۱۱</p> <p><b>شرق استان تهران</b> ۲۶۲۵۷۰۷۴</p> <p><b>اسلامشهر</b> ۵۶۳۴۴۴۳۳</p> <p><b>چهاردنگه</b> ۵۶۳۵۹۵۹۸</p>	<p><b>مرکز</b></p> <p>۳۳۱۱۲۱۹۳</p> <p>۳۳۱۱۲۳۹۱</p> <p>۳۳۱۱۳۰۸۵</p> <p>۳۳۹۴۲۰۰۰</p>	<p>۳۳۱۱۰۲۰۲</p> <p>۳۳۱۱۳۵۱۹</p> <p>۳۳۱۱۰۲۱۰</p> <p>۳۳۱۱۸۰۵۰</p>	<p><b>نیازمندی‌های کیهان</b></p> <p>قول‌گرفتنی از ساعت ۸ صبح الی ۶ بعدازظهر تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۱۲۲۹۲-۵ فکس: ۳۳۱۱۸۰۵۳ niyaz.mandiha@kayhan.ir</p>	<p><b>کارت شناسایی خودرو سواری</b></p> <p>پژو ۴۰۶ T۱۵۷۱۵ PARS SUV۷ ۲۸۶ -۷۴ ایران ۳۴ به رنگ سفید روغنی به شماره ۸۵۳ از ایران ۱۵ شماره موتور ۰۹۹۳۳۸۱۶۵۷B شماره شاسی ۰۵۰۷۹۱۱۰۵۰۵۰۷۹۱۱NAAP1۱FE9L۱J۰۵۰۷۹۱۱ نام ثبت‌شده: مسیحیچ به شماره ملی ۳۸۷۳۷۱۱۱۴ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط است.</p>	<p><b>کارت سبز خودرو سواری (برگ سبز)</b></p> <p>سشن سواری پیکان تیب ۱۶۰۰ مدل ۱۶۰۰ مدل ۱۳۷۹ به رنگ ایران ۱۴ به شماره ۷۲۲ ۸۷ د ۶۳۱۳ به شماره پلاک ۷۸ ایران ۷۸ به شماره موتور سفید مدل ۱۴۰۲ و شماره موتور ۱۵۹۸۹۹۲۲ M1۵۹۸۹۹۲۲ شاسی ۰۰۰۵۷۸۴۹۱۲۴ و شماره شاسی S۱۴۴۶۵۱۴۴۶۵۱۳۱ به شماره انتظامی ۸۷۸ -۳۳- سیدمهدی حسینی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.</p>	<p><b>کارت سبز خودرو سواری (برگ سبز)</b></p> <p>سشن سواری پیکان تیب ۱۶۰۰ مدل ۱۶۰۰ شماره انتظامی ۱۳۸۱ ایران ۸۹ شماره موتور ۱۱۱۷۲۱۵۶۴۳ شاسی ۰۰۵۷۸۴۹۱۲۴ و شماره شاسی ۸۱۵۵۸۰۵۹ به شماره انتظامی ۸۷۸ -۳۳- سیدمهدی حسینی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.</p>	<p><b>کارت سبز خودرو سواری (برگ سبز)</b></p> <p>سشن سواری پیکان تیب ۱۶۰۰ مدل ۱۶۰۰ شماره انتظامی ۱۳۸۱ ایران ۸۹ شماره موتور ۱۱۱۷۲۱۵۶۴۳ شاسی ۰۰۵۷۸۴۹۱۲۴ و شماره شاسی ۸۱۵۵۸۰۵۹ به شماره انتظامی ۸۷۸ -۳۳- سیدمهدی حسینی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.</p>	<p><b>کارت سبز خودرو سواری (برگ سبز)</b></p> <p>سشن سواری پیکان تیب ۱۶۰۰ مدل ۱۶۰۰ شماره انتظامی ۱۳۸۱ ایران ۸۹ شماره موتور ۱۱۱۷۲۱۵۶۴۳ شاسی ۰۰۵۷۸۴۹۱۲۴ و شماره شاسی ۸۱۵۵۸۰۵۹ به شماره انتظامی ۸۷۸ -۳۳- سیدمهدی حسینی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.</p>
--	--	--	---	--	---	---	---	---	---

**اسلامی ۹ نفر از فرزندان تحت پوشش شیر خوارگاه حضرت آمنه (س)**

<p><b>نام کودک: رستا</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۱۱</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۲۶</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان فاطمه الزهرا (س) رباط کریم</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> بیمارستان فیروزآبادی</p>	<p><b>نام کودک: ساحل</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۱/۳۱</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۰۸</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان آرش</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> اورژانس اجتماعی حر</p>	<p><b>نام کودک: متین</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۱/۲۰</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۲۲</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان بهارلو</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> بیمارستان بهارلو</p>	<p><b>نام کودک: نیلو</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۰۴</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۲۳</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان بهارلو</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> بیمارستان بهارلو</p>
<p><b>نام کودک: آراد</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۲۲</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۳۱</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان سوم شعبان دماوند</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> اورژانس اجتماعی دماوند</p>	<p><b>نام کودک: هوراد</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۱۲</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۳۰</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> مجتمع بیمارستانی یاس</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> اورژانس اجتماعی حر</p>	<p><b>نام کودک: دریا</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۲۵</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۳/۰۳</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان ۱۵ خرداد ورامین</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> بیمارستان ۱۵ خرداد ورامین</p>	<p><b>نام کودک: نیهان</b></p> <p><b>تاریخ تولد:</b> ۱۴۰۳/۰۱/۱۴</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۳۰</p> <p><b>مکان پیداشدن:</b> بیمارستان سوم شعبان دماوند</p> <p><b>ارجاع دهنده:</b> بیمارستان امام حسین (ع)</p>

**دعوت به همکاری**

موسسه ای از افرادی با شرایط زیر برای بخش های کارگری و کارمندی خود دعوت به همکاری می نماید .

- ♦ **واحدفنی : ۴ نفر مرد - باتحصیلات دیپلم**
- ♦ **واحدخدمات : ۵ نفر مرد - باتحصیلات حدوددیپلم**
- ♦ **امور مالی : ۳ نفر فارغ التحصیل کارشناسی حسابداری**
- ♦ **امور اداری : ۳ نفر آشنا به نایب فارسی**
- ♦ **مقتضیان می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۰۲۱-۳۳۱۱۸۳۳۳ تا ۳۳۱۱۸۰۵۳ تماس حاصل نمایند.**

# ویژه نامه تخصصی خودرو

## با مطالبی متنوع و کادری ورزیده با آفرین افبار روز بهترین مکان جهت درج آگهی‌های شما

## با حضور در نیازمندی‌های روز نامه کیهان جهت کار خود را گسترش دهید